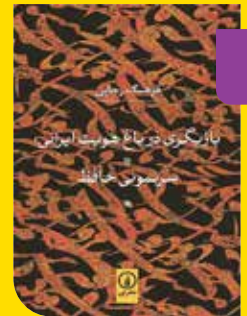


بازیگری در باغ هویت ایرانی



■ نویسنده:
فرهنگ رجایی
■ ۲۸۲ صفحه
■ نشر نی

پرسش اصلی کتاب این است که آیا می‌توان با تلاش در بازسازی باغی با عوامل هویت ایرانی، که در میراث غنی ایرانیان «سنت، ایرانیت، دین، و تجدد» خوانده شده است، سرمونوی موفق برای بازیگری و نقش‌آفرینی عرضه کرد؟ پاسخ کتاب این است که مثال‌های فراوانی وجود دارند. اما به گمان نویسنده سرآمد آن‌ها حافظ بزرگ است که ابزارهایی کارساز در سه سپهر روشی، محتوایی و عملی به‌جا گذاشته است.

مشکله هویت ایرانیان امروز



■ نویسنده:
فرهنگ رجایی
■ ۲۸۷ صفحه
■ نشر نی

ایرانیان از یک سو ملتی هستند با میراثی بسیار غنی و از سوی دیگر در مرحله‌ای سرنوشت‌ساز از تاریخ خود قرار دارند. مفروض کتاب حاضر این است که هویت بهنگام و برای عصر جهانی‌شده‌ی ایرانیان چندبعدی است و به ناچار باید با خمیرمایه‌های ایران، دین، سنت و تجدد قوام و دوام یابد. گفتارهای کتاب، هم به تحلیل هر یک از این لایه‌ها و هم، به بازسازی و تلفیق تازه‌ای از آن‌ها پرداخته است.

اندیشه و اندیشه‌ورزی



■ نویسنده:
فرهنگ رجایی
■ ۳۸۰ صفحه
■ انتشارات جاوید

پرسش اصلی کتاب حاضر این است که انسان چگونه می‌تواند زندگی جمعی خویش را سامان دهد؟ پاسخ کلی نویسنده همانا «اندیشه و اندیشه‌ورزی» است. اما اندیشه در مورد چه مقوله‌ای؟ فرمایش موبد بابصیرت عهد ساسانی، تنسیر، موجز و کامل است: «قانون عقل جهانداری». از این‌رو، کتاب در بخش اول (گفت‌مان اندیشه) در سه گفتار عبارت تنسیر را شالوده‌شکنی و تحلیل کرده است.

درباره بینش و دانش فرهنگ رجایی

روشنفکری آلیاژی در پیوند سنت و تجدد

مختار نوری نویسنده و محقق

پرسش این است که فرهنگ رجایی به‌عنوان روشنفکری که از سرگردانی‌های ایدئولوژیک، جست‌وجوی رستگاری و آخرت‌شناسی‌های نسل پیشین روشنفکری‌های یافته و به اینجا و اکنون رسیده است، گفت‌وگوی انتقادی با تجدد را چگونه و با چه ابزاری پیش می‌برد؟ به تعبیر دیگر، در دیدگاه رجایی چه راه‌هایی برای تجددسازی در سر راه ایرانیان وجود دارد؟ که در پاسخ به پرسش‌های مذکور، رجایی از سه راه برای تجددسازی به‌عنوان امری مطلوب برای ایرانیان نام می‌برد. راه اول، بازتعریف سنت با تجدد است، که از نظر رجایی اگرچه ظاهری منطقی و به‌قوت اغواکننده دارد، اما غیرعملی است. انسان نمی‌تواند و نباید گذشته را با امروز بسنجد، که روشی تاریخی‌گری است. عکس آن امکان‌پذیر است، که همانا عبرت گرفتن از تاریخ به‌عنوان چراغ راه آینده است. حال را می‌توان در سایه تجربه گذشته محک زد، اما گذشته را نباید با سنجه حال ارزیابی کرد. مثلاً غرب مدرن با ادعای نوزایی و بازسازی در سایه دو سنت یونانی (دموکراسی در آتن) و رومی (جمهوریت و حکومت قانون در رُم) ظهور یافت. پس به‌زعم رجایی، می‌توان تجدد را در سایه سنت دریافت، ولی تجددسازی از طریق بازسازی سنت با تجدد، نوعی مهندسی اجتماعی و شیپور را از سر گشاد نواختن است. دوم، تجددسازی محدود و ویتروینی است. این راه فرض می‌کند که نمی‌توان کل جامعه را متجدد کرد، پس بهتر است با برخی حوزه‌ها و به‌صورت گزینشی آغاز کرد و امیدوار بود که نتایج مثبت آن به تدریج به کل جامعه سرایت کند. در این روش باور این است که می‌توان یک ویتترین زیبا درست کرد که به‌عنوان نمونه برای کل جامعه درآید. مناطق آزاد تجاری در بسیاری از کشورها مانند سنگاپور، هنگ‌کنگ، ماکائو و... در این الگو قرار می‌گیرند. تصور این است که در چنین مناطقی، استعدادها شکوفا می‌شود و سپس منافع حاصله به کل جامعه گسترش می‌یابد. نهایتاً راه سوم، تجددسازی سنتزی یا گفت‌وگوی میان سنت و تجدد است. به نظر رجایی، شکل سوم تجددسازی امکان ایجاد یک

سنتز کارساز و مولد میان تجدد و سنت یا جهان‌بینی انسان حضور و جهان‌بینی قدیم است. در این مرحله باید گفت‌وگو و فهمی همدلانه میان سنت و تجدد صورت بگیرد و برخورد با تجدد به صورت نمونه غرب‌زدگی بسیار مخرب است. رجایی معتقد است در این نوع تجددسازی باید از قضاوت کردن و داوری‌های ارزشی و هنجاری پرهیز کرد تا بتوان به گفت‌وگویی کارساز میان سنت و تجدد دست یافت. او فارابی را نمونه بسیار مطلوبی میدانند که توانست به اندازه کافی از اسلام و فلسفه یونانی فاصله بگیرد تا گفت‌وگویی کارساز و موفق میان آن دو دنیای متضاد برقرار کند. از این منظر، رجایی قائل به برقراری گفت‌وگویی موفق میان سنت و تجدد است تا از این طریق به تجددسازی کل جامعه دست یافت. به نظر او باید با هر دو موضع سنتی و مدرن در کمال احترام و جدیت برخورد کرد، جنبه‌های انسانی و فرهنگی هر یک را شناسایی کرد و نقاط متناقض، متناظر، متفاوت و متمایز را روشن ساخت. سپس حوزه‌های اشتراک، هم‌جنسی، تقارن و تشابه را نشان داد تا گفت‌وگو صورت گیرد.

با این اوصاف، رجایی بر این باور است که در دوره معاصر، جهان اسلام و از جمله ایرانیان موفق نشده‌اند در مواجهه با تجدد متفکری چون فارابی پرورش دهند، در حالی که در غرب امروز مثال‌های فراوانی در این زمینه وجود دارد. برای رجایی که دغدغه تجددسازی جامعه ایرانی از طریق گفت‌وگو میان سنت و تجدد را در سر می‌پروراند، چارلز تیلور موفق‌ترین مثال از یک فارابی زمانه است، زیرا او توانسته است همدلانه و البته انتقادی تجدد و منطق درونی آن را دریابد و در عین حال منطق درونی مسیحیت را برای معتقدانی که می‌خواهند هم دین‌دار باشند و هم متجدد روشن کند. در چنین شرایطی، باور نویسنده این است که رجایی به‌عنوان روشنفکری برجسته که شرایط زمانه و افق‌های روشن را به‌خوبی درک می‌کند، خود می‌خواهد چنین نقشی را در جامعه ایرانی ایفا کند و با ابتدای بر افکار انتقادی تیلور سعی دارد چنین گفت‌وگو و تلفیقی را میان لایه‌های هویتی سنتی ما با هویت مدرن صورت دهد تا بلکه بتوان به نوعی «زندگی فضیلت‌مند» دست یافت.

